

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۸/۰۴
تاریخ بررسی مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۳۰
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۰۳/۰۴

مجله‌ی علوم تربیتی دانشگاه شهید چمران اهواز
پاییز و زمستان ۱۳۹۳، دوره‌ی ششم، سال ۲۱
شماره‌ی ۲، صص: ۲۷۴-۲۵۳

مروری بر علل تأسیس، چگونگی شکل‌گیری و تأثیرات مدرسه دارالفنون در جامعه ایران عهد قاجار

محمد رضا علم*

بهاره بی‌صدا**

چکیده

با وقوع جنگ میان ایران و روس در دوره‌ی فتحعلی‌شاه و شکست‌های متعدد دربار قاجار، سؤالاتی در ذهن سیاستگران، دولتمردان و نخبگان عرصه‌ی فرهنگ به وجود آمد که به دنبال یافتن پاسخ برای علت شکست‌ها برآمدند. عباس‌میرزا و قائم‌مقام وزیر با تدبیر او پیش و بیش از دیگران به این امر اهتمام ورزیدند. تلاش‌های آنها منجر به فرآیند اعزام محصل به فرنگ شد. عدم توفیق ایرانیان در کسب نتایج مورد نظر از اعزام دانشجو، صدراعظم بعدی ایران امیرکبیر را وادار به اتخاذ رویکردی دیگر در همین زمینه کرد. وی در پی یافتن پاسخ شکست‌ها و عقب ماندگی ایران به این نتیجه رسید که تأسیس دارالفنون در ایران را جایگزین اعزام محصل به فرنگ و یا تلاش‌های مشابه دیگر نماید. امیر به این نتیجه رسیده بود که علل عقب ماندگی و ناکامی ایران نسبت به اروپا، ضعف بنیه صنعتی نظامی و علوم و فنون در ایران است.

واژگان کلیدی: امیرکبیر، دارالفنون، اصلاحات عباس‌میرزا، نظام جدید، جنگ‌های ایران و

روس.

mralam36@yahoo.com

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دوره کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

طرح مسئله

مسئله‌ی آموزش و تربیت افراد برای پاسخگویی به نیازهای مختلف، یکی از دغدغه‌های مهم تاریخی در هر حکومت و جامعه است و ایران دوره‌ی قاجار نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است. ایران قرن نوزدهم کشوری بود که پس از سال‌ها هرج و مرج ناشی از فروپاشی دودمان صفوی و به قدرت رسیدن افراد مختلف در فواصل زمانی کوتاه، شاهد شکل‌گیری حکومت جدیدی به نام دودمان قاجار بود. این قدرت‌گیری همزمان بود با رویارویی با جهانی جدید و متمدن که مملو از اکتشافات صنعتی و علمی و نظامی بود و ایران را -که به دلیل موقعیت سوق‌الجیشی خود، در ارتباط با قدرت‌های مهم آن روزگار بود- به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد. درک ایجاد شده توسط برخی از بزرگان حکومت قاجار از مشخصه‌های جهان پیشرفته‌ی جدید و به خصوص غرب از جمله پیشرفت‌های علمی و تکنیکی و نظامی آن، زمینه‌ای مساعدی برای شروع تلاش‌هایی در جهت جبران عقب ماندگی‌ها فراهم کرد.

مدرسه دارالفنون در فرآیند این تلاش‌ها جایگاه ویژه‌ای داشته و نقطه عطف مهمی به شمار می‌رود. نخبگان سیاسی ایران در جریان شکست‌های نظامی از روسیه به این نتیجه رسیدند که باید با ابزاری کارآمد ایران را به مسیری جدید برای برون رفت از بحران عقب ماندگی از قافله‌ی کشورهای متمدن و پیشرفته وارد نمود. در مرکز این تلاش‌ها امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه قرار داشت که نام او با مدرسه دارالفنون عجین شده است. تأسیس دارالفنون در واقع حاصل تلاش‌های امیرکبیر برای چاره‌جویی در خصوص علل عقب ماندگی ایران بود. نوشتار حاضر درصدد است علل و پیامدهای اقدامات "میرزا تقی خان امیرکبیر" را در جهت بنا نهادن یک نهاد آموزشی جدید به سبک اروپایی روشن سازد. جدا از پیامدهای علمی و فرهنگی تأسیس دارالفنون، آنچه که می‌تواند از نگاهی دیگر مورد واکاوی قرارگیرد این است که آیا تأسیس یک نهاد آموزشی با رویکرد نظامی و صنعتی می‌توانسته پاسخگوی مشکلات ایران باشد؟ آیا اگر نهادی آموزشی با تکیه بر توانایی‌های بالقوه علوم انسانی و راهکارهای فرهنگی پیش‌بینی می‌شد برای حل مشکلات جامعه‌ی ایرانی مفیدتر نبود؟ پرسش‌هایی که در این مقاله مطرح است، این است که مدرسه دارالفنون با چه انگیزه‌ای، تحت چه شرایطی و برحسب وجود چه نیازهایی ساخته شد و آیا دارالفنون قادر به پاسخگویی به مشکلات

جامعه‌ی ایران آن روز بود؟ آیا نگاهی علمی، تکنیکی و فنی و نه فرهنگی متکی بر کارآمدی علوم انسانی علاج عقب افتادگی ایران بود؟ تأسیس این مرکز چه تأثیری بر فضای علمی و آموزشی دوره‌ی قاجار داشت؟

فرضیه‌ی مطرح شده این است که علت ناکامی مدرسه دارالفنون، غفلت مؤسسان آن نهاد از مبانی انسان‌شناختی و فلسفه‌ی توسعه بود. به عبارت دیگر غفلت از اهمیت نقش علوم انسانی و توسعه فرهنگی در توسعه علمی و صنعتی تأثیر منفی بر روند شکل‌گیری دارالفنون گذاشت و باعث شد نتیجه مورد انتظار از این نهاد حاصل نشود.

در نگارش این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است و نگارندگان برای تهیه مستندات که بتواند به اثبات یا رد فرضیه طرح شده کمک کند از منابع آرشیوی موجود در کتابخانه‌ها و مراکز اسناد بهره برده‌اند.

گذار و تحول در ایران معاصر

اندیشه بنیان نهادن مدرسه‌ای زیر نظر حکومت برای آموزش علوم جدید در جهت پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی جامعه، برای نخستین بار توسط میرزاتقی خان امیرکبیر و در دوران صدارت اعظمی او مطرح شد. این اندیشه حاصل سال‌ها مشاهدات او در جریان روند آماده شدن برای پذیرش نقش صدراعظمی بود. روندی که از دوران کودکی و با حضور او در دربار ولی عهد ایران عباس میرزا آغاز شد. تربیت امیر توسط میرزای بزرگ قائم مقام اول و میرزا ابوالقاسم، قائم مقام فراهانی (که بعدها به مقام صدراعظمی محمدشاه رسید) بخشی از زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های نوگرایانه را در او فراهم کرد. به خصوص این که انگیزه‌ی شخص عباس میرزا و قائم مقام‌ها در ایجاد اندیشه‌های جدید که ناشی از مشاهده‌ی عقب ماندگی در ایران بود گرفتن کمک از نیروهای روس بود اما درگیری میان دو کشور، فرصت ایجاد نتیجه مطلوب را گرفت (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۷).

با آغاز جنگ‌های ایران و روس که در آن عباس میرزا فرماندهی نیروهای ایرانی را بر عهده داشت و شکست‌هایی که ایرانیان به رغم جان‌فشانی‌های بسیار از روس‌ها خوردند، زمینه‌ی آشنایی بیشتر با جنبه‌های نظامی فراهم شد و نگاه ولیعهد و صدراعظم هوشیار ایران را متوجه این امر کرد که ایران در بستری از عقب‌ماندگی‌های نظامی قرار دارد و می‌بایست اقداماتی در

جهت پایان دادن به آنها صورت پذیرد. "مواجهه ایران با ارتش‌های مدرن اروپایی در آغاز قرن نوزدهم میلادی و شکست در برابر آنان که ابتدا با جنگ‌های دور اول ایران و روس آغاز شد، بالأجبار به ظهور فرآیند نوسازی در ایران منجر شد. این امر به صلاح‌دید میرزا پس از مشاهده تفوق تسلیحات مدرن اروپایی و سازمان نظامی مدرن بر سپاهیان قبیله‌ای و محلی ایران صورت گرفت" (منصوریخت، ۱۳۸۵، ص ۲۹۰). این چنین بود که اقدامات بی‌سابقه‌ای در دربار عباس‌میرزا در آذربایجان آغاز شد که بعدها تأثیر آن تلاش‌ها در شکل‌گیری اقدامات امیرکبیر مشاهده می‌شود. "در واقع پس از این جنگ‌ها بود که عباس‌میرزا و همکارش میرزا ابوالقاسم، قائم مقام نوسازی و نوگرایی را در تحول اداری، ارتش نو، ساخت سیاسی جدید، سیستم مالیاتی کارآمد، آموزش و پرورش جدید، وسایل حمل و نقل و خلاصه در ورود ارزش‌های نو به ایران دانستند که البته در این میان بیش از بقیه‌ی امور برای نوسازی و تجدید سازمان ارتش اهمیت قائل بودند (سرمد، ۱۳۷۲، ص ۸۱) و هر چند که بخش بزرگی از توجهات به سازماندهی امور نظامی بود، اما اصلاحات صورت گرفته در آذربایجان محدود به یک زمینه باقی نماند و عباس‌میرزا به اقدامات مختلفی در زمینه‌های متفاوت پرداخت. از جمله راه اندازی نخستین چاپخانه برای چاپ کتاب‌های فارسی در ایران در سال ۱۲۲۷ ه.ق در شهر تبریز، پیش از تأسیس چاپخانه در تهران به سال ۱۲۳۹ ه.ق. (صدیق، ۱۳۴۹، ص ۳۰۴) ترجمه‌ی کتاب از انگلیسی و فرانسه در موضوعات تاریخی، نظامی، ریاضی، نجوم، جغرافیا و سفرنامه وسعت زیادی یافت (آدمیت، ۱۳۵۴، ۳۷۸). از جمله کتاب‌های ترجمه شده کتاب "تاریخ پطرکبیر" در سال ۱۲۶۲ بود (فراستخواه، ۱۳۷۷، ۳۵). علاوه بر این، اقدامات مهمی نیز توسط میرزای بزرگ، قائم مقام اول زیر نظر عباس‌میرزا انجام شد که از میان آنها می‌توان به تلاش برای آموختن زبان‌های خارجه و علوم و صنایع اروپایی و استخراج معادن در آذربایجان و یادگرفتن هنرهای نظامی و وضع اصطلاحات جدید برای نظام جدید (همچون سرباز، جانباز، سرجوقه، نائب، سلطان، یاور، سرتیپ، امیرپنجه و امیرتومان) و اعزام محصل به انگلیس و روسیه برای آموختن دانش‌های مختلف اشاره کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۵، ص ۲۰۸). اقدامات نوگرایانه‌ی عباس‌میرزا به حدی گسترده بود که حتی "در سال ۱۲۴۲ ه.ق. کوشش کرد مهاجرین اروپایی را به آذربایجان جلب کند تا زندگی نوین را عملاً به مردم آذربایجان نشان دهد" (صدیق، ۱۳۴۹، ص ۳۰۳). علیرغم انجام اقداماتی از این دست، حرکتی جدی،

روشن و سازمان یافته برای دگرگون کردن نگرش و تفکر فلسفی جامعه ایران انجام نشد. انقلاب کپرنیکی که در مغرب زمین توانست اساس و ملاک مشروعیت را، خواست و اراده افراد جامعه قرار دهد در ایران به منصفی ظهور نرسید و در نتیجه اقدامات افراد نوگرایی چون عباس‌میرزا و قائم مقام، حرکت‌هایی ظاهری و کوتاه مدت باقی ماند.

نوگرایی در اندیشه‌های امیرکبیر

اقدامات میرزای بزرگ و عباس‌میرزا که در دوران ولیعهدی از دنیا رفت، به دلیل "حماقت‌ها و غفلت بعضی از سران سپاهی قدیم و عناد ایشان با هر وضع تازه و رقابت‌های همسایگان ایران با یکدیگر ... و شکست‌های ایران از روسیه" (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۵، ص ۲۰۷) به ثمر نرسید اما در شخصیتی چون میرزاتقی‌خان زمینه‌های آشنایی با ویژگی‌های جهان متمدن را فراهم کرد و او را در معرض ارتباط با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپایی گرد آمده در تبریز قرارداد (آدمیت، ۱۳۵۴، ۱۵۸).

مشاهدات میرزا تقی‌خان در طی سفرهایی که به عنوان یکی از اعضای گروه‌های دیپلماتیک در آنها حضور داشت، زمینه‌ی شکل‌گیری بخش دیگری از اندیشه‌های نوگرایانه او را فراهم آورد. از جمله سفری که در سال ۱۲۴۴ ه.ق به سرپرستی شاهزاده خسرو میرزا برای عذرخواهی از قتل "گریبایدوف" سفیر روسیه در تهران به آن کشور انجام شد. گزارش چگونگی انجام این سفر و مشاهدات فرستادگان ایران از روسیه در سفرنامه خسرومیرزا به قلم میرزا مصطفی افشار باقی مانده است و با مطالعه‌ی واکنش‌های اعضای هیئت می‌توان به حیرت آنان در میزان تفاوت موجود بین جامعه‌ی ایران و روس پی برد. تفاوتی که در بسیاری از جنبه‌های زندگی اجتماعی و مدنی بروز پیدا کرده بود. "درک تمدن جدید به مثابه یک کلیت متشکل از فنون، صنایع، قشون نظام‌دار، دیوان عریض و طویل اما قانون‌مند، نظام سپاهی بلامعارض و مورد حمایت مردم به عنوان محصولات و نتایج غیرقابل تردید علم، چونان انقلابی در ذهن و فکر اعضای هیئت، زمینه‌ی مناسبی برای درک مسئله‌ی اصلی جامعه‌ی ایران یعنی بحران شکاف عمیق تمدنی و نه صرفاً ضعف و ناتوانی نظامی را مهیا ساخت" (منصوربخت، ۱۳۸۵، ص ۲۹۱). اگرچه در این دوره روسیه دارای پیشرفتی همسان با انگلیس و فرانسه نبود اما مراحل ابتدایی اخذ تمدن جدید را طی کرده بود. سفر به روسیه فرصتی را

برای امیر فراهم ساخت تا با زیرساخت‌های قدرت‌نظامی و اقتصادی در یک جامعه در حال گذر از تمدن نیمه صنعتی به صنعتی آشنا شود (منصوریخت، ۱۳۸۷، ص ۱۶۱).

با به قدرت رسیدن محمدشاه قاجار، اقدامات نوگرایانه‌ای که در دوران پدر او عباس میرزا آغاز شده بود دچار ضعف شد. دستور محمدشاه مبنی بر قتل صدراعظمش میرزا ابوالقاسم، قائم مقام فراهانی و مخالفت‌هایی که با ایجاد تغییرات صورت می‌گرفت، مشکلات مالی و شورش‌های مداوم داخلی باعث سلب توان شاه ایران برای پیگیری اقدامات پیشینیان شد و توجه محمدشاه را در سراسر دوران سلطنتش به وارد کردن فن‌آوری نظامی اروپایی متمرکز کرد (رینگر ۱۳۸۱، ص ۵۹). در همین دوره، درگیری میان ایران و عثمانی در نهایت به مذاکرات در خاک عثمانی انجامید و میرزاتقی‌خان سرپرستی هیئت ایرانی را بر عهده داشت. مشاهده‌ی تلاش‌های حاکمان عثمانی در ایجاد تغییرات، تأثیرات مهمی در شکل‌گیری اندیشه‌های اصلاحی او داشت. در طی سه سال حضور در عثمانی "در مکاتبه مستقیم و ارتباط منظم با رشید پاشای اصلاح طلب (مغز متفکر اصلاح طلبی عثمانی و صدراعظم سلطان عبدالحمید) بود و بدون تردید مجموعه‌ی آن تحولات به علاوه‌ی شخصیت، افکار و آرمان‌های صدراعظم ترک در وی بدون تأثیر نبوده است" (زیباکلام، ۱۳۷۷، ص ۲۵۴). با این وجود در دوران حضور امیر در عثمانی و ارتباط با رشید پاشا، تنظیمات عثمانی هنوز به شکل درخشان و اصلی بروز نیافته بود و این مکاتبات از این نظر دارای اهمیت بود که اولاً عثمانی کشوری مسلمان و دوماً رقیب ایران بود (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۱۸۲) که با وجود همسانی‌های فرهنگی و اجتماعی مسیر خود را در راه پیشرفت پیدا کرده و در حال طی کردن مراحل ابتدایی تغییرات بود. علاوه بر این حضور در ارزنه‌الروم زمینه‌ی دسترسی آسان‌تر امیر به برخی کتب اروپایی را فراهم کرد که مطالعه‌ی آنها بخصوص آثار فرانسوی از سرچشمه‌های دیگر اندیشه‌های نوگرایانه امیر بود (همان، ۱۵۸). این کتاب‌ها چنان در اندیشه‌ی او ارزشمند بودند که در طول زمان حضورش در عثمانی و در لابه‌لای گفتگوهای سیاسی دستور ترجمه‌ی برخی از آنها را داد که در نهایت به فراهم آمدن نخستین تألیف فارسی در احوال جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی جهان تحت عنوان "جهان نمای جدید" منجر شد (همان، ۱۸۴). منبع دیگر آگاهی‌های امیر را مطالعه روزنامه‌های خارجی از کشورهای فرانسه و انگلیس و روسیه و اتریش و عثمانی و هندوستان تشکیل می‌داد که ترجمه شده و در اختیار او قرار می‌گرفتند

(همان، ۱۸۸).

مجموعه‌ی این مشاهدات، از زندگی در دربار عباس‌میرزا و تربیت زیر نظر قائم مقام‌ها تا حضور در هیئت‌های دیپلماتیک و تلاش برای الگوگیری از پیشرفت و مسیرهای طی شده توسط سایر دول به اندیشه‌های امیر انسجام و نظم خاصی داد و او را برای انجام اصلاحاتی مهم و همه‌جانبه در دوران صدارتش آماده کرد. "اگر در مورد عباس‌میرزا، معضلات و نیازهای جنگ با روسیه سبب پیدایش اندیشه‌های اصلاح طلبانه شد، در خصوص امیرکبیر باید گفت که معضلات و نیازهای کل مملکت بود که ضرورت انجام اصلاحات را برایش اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

آموزش پیش از دوره‌ی ناصری و تحول‌گرایی امیرکبیر در این امر

ایران دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار، سرزمینی بود که در بسیاری از شاخص‌های تمدن با بسیاری از کشورهای متمدن جهان دارای تفاوت بود. این تفاوت که ناشی از مجموعه اقدامات حکمرانان دودمان‌های پیشین و قاجارها بود در این دوره‌ی خاص به دلیل ورود ایران به عرصه‌ی حضور قدرت‌های بزرگ که در مقایسه با ایران بسیار پیشرفته بودند نمود بیشتری یافت. یکی از این شاخص‌ها آموزش و تعلیم افراد جامعه بود که واقعیت عقب ماندگی ایران در آن، مسئله‌ای جدی و گریزناپذیر بود. توجه به امر تربیت و علم‌آموزی مدت‌ها بود که در ایران رو به فراموشی گذاشته بود و نه تنها جامعه‌ی ایرانی اطلاعی روشن از پیشرفت‌های علمی و تمدنی جهان غرب نداشت، بلکه آموزش علوم‌ی که تا چندی پیش در ایران مهم دانسته می‌شد مورد اعتنا قرار نداشت. حتی در دوره‌ای همچون زمامداری دودمان صفوی که مشخصه‌های آن شکل‌گیری قدرت یکپارچه ملی و سیاست تمرکزگرایی است نیز تحرک علمی هم پایه‌ی غرب در ایران وجود نداشت. "سیاست مذهبی سلاطین صفویه موجب شده بود که تمام توجه معطوف به مذهب شود و تنها علوم دینی را دانش نامند و فقط فقیهان را عالم خوانند و برنامه‌ی مدارس تقریباً منحصر به فقه و اصول و تفسیر باشد. تحصیل علوم طبیعی و ریاضی مذموم بود و کتب دانشمندان بزرگ در این رشته‌ها قدر و اعتبار نداشت" (صدیق ۱۳۴۹، ص ۳۰۱). از اواخر دوران صفویه تا به قدرت رسیدن قاجارها در ایران، درگیری‌های داخلی و به قدرت رسیدن حاکمان متعدد که به فاصله زمانی محدودی در ایران

سلطنت می‌کردند و عمده‌ی توانشان را برای سرکوبی و از میان برداشتن رقبای داخلی صرف می‌کردند، باعث از بین رفتن توان اندیشه و علم ورزی ایرانیان شد. در چنین فضایی اگر هم آموزش‌هایی وجود داشت "عمدتاً مذهبی و فلسفی بوده و در مکاتب و حوزه‌های علمیه یا مدارس طلاب دینی عرضه می‌شد و سازمانی خاص برای هدایت افراد یا سرپرستی برنامه‌های تحصیل وجود نداشته است" (سرمد ۱۳۷۲، ص ۸۹). از طرفی حکومت‌های ایرانی به شکل مرکزی و یا ملوک‌الطوایفی هرگز خود را دارای مسئولیت برای ایجاد مراکز آموزشی نمی‌دیدند و در برخی موارد از آن دوری می‌کردند. به این دلیل که وجود افراد آموزش دیده و مطلع می‌توانست تهدید کننده حکومتشان باشد (همان، ۹۰). اگرچه در دورانی که اندیشه‌های جدید به مدد آشنایی با جهان پیشرفته حاصل شد، تلاش‌هایی در جهت بهبود آموزش در ایران صورت گرفت مثلاً میرزا بزرگ قائم مقام "محصل برای فراگرفتن علوم و صنایع جدید به انگلستان فرستاد و حاجی میرزا آقاسی هم بعد از غائله‌ی هرات که صاحب منصبان خارجی از شرکت در عملیات نظامی به دستور سفارت فرانسه خودداری کردند همان تجربه میرزابزرگ را تجدید کرد (روشنی ۱۳۵۴، ص ۱۸۶).

با به قدرت رسیدن ناصرالدین شاه، مقام میرزا تقی خان از امیرنظام به صدراعظمی ترقی و عنوان امیرکبیر یافته و به سرعت به فراهم آوردن زمینه‌ی اصلاحات خود پرداخت. "وی در پی تأسیس نظام و تمدن جدید بود. نظامی که در پی برهم زدن روابط و مناسبات و نهادهای کهن و البته حاصل درکی بود که امیرکبیر به دست آورده بود. امیر الگوی نوسازی خود را از جامعه‌ی روسیه به دست آورده بود که با ترجیح منافع جمعی بر منافع شخصی در مدتی اندک، مدار و مسیر تاریخ روسیه را تغییر داده بود. نخستین قدم اساسی برای نجات کشور تجهیز افراد جامعه به علم جدید است. زیرا شرط مقابله با توانایی‌ها و علوم رقبا و دشمنان اکتساب علم و توانایی لازم برای هموردی است." (منصوریخت، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴).

امیرکبیر از نتایج اقدامات پیشینیان خود در فرستادن جوانان به اروپا راضی نبود چرا که محصلین اعزامی مهارت کافی را در رشته‌ها و فنون خود به دست نیاورده بودند و با توجه به هزینه‌های بالای زندگی در اروپا تعداد محصلین کم بود و حکومت نیاز به نیروهای متخصص بیشتری داشت. امیرکبیر درصدد ایجاد شرایطی بود تا مشکلات خارجی نتواند به روند تحصیل محصلین خللی ایجاد کند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۴). اندیشه‌هایی از این دست در

کنار نیازهای آموزشی کشور و برداشت‌های امیر از مزایای عدم اعزام محصلین به خارج از کشور (رینگر، ۱۳۸۱، ص ۸۴)، او را به تلاش برای ایجاد یک نهاد آموزشی در داخل ایران واداشت. نهاد آموزشی که تلاش امیر برای برجسته ساختن خصوصیات نظامی در آن از همان ابتدا احساس می‌شد. "نظر به اینکه از آمد و رفت هیئت‌های متعدد نظامی فرانسوی و انگلیسی به ایران نتیجه‌ای حاصل نشده بود، امیرکبیر تصمیم گرفت یک مدرسه‌ی نظامی در تهران تأسیس و معلمان و مربیان نظامی از کشورهای بی‌طرف برای تعلیم افسران و کادر ارتش ایران استخدام کند." (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۲۶۸). امیر به درستی دریافته بود که اگرچه ساخت چنین مدرسه‌ای مستلزم حضور استادان خارجی و نظارت مداوم بر چگونگی انجام امور است، اما دامنه‌ی فعالیت چنین نهادی گسترده‌تر و تأثیرش در تحول اجتماعی عمیق‌تر است (آدمیت ۱۳۵۴، ص ۳۵۳).

در سال ۱۲۶۶ ه.ق، امیرکبیر پس از جلب نظر مثبت ناصرالدین شاه جوان، شمال شرق ارگ شاهی را که قبلاً سربازخانه بود (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۸) برای ساخت مدرسه مناسب دید و دستور ترسیم نقشه‌ی مدرسه را به میرزا رضاخان مهندس تبریزی داد و نظارت بر چگونگی مراحل پیشرفت دارالفنون را به بهرام میرزا معزالدوله (دومین پسر عباس میرزا) سپرد (روشنی، ۱۳۵۴، ص ۷۰-۶۹).

مهم‌ترین ضرورت در ایجاد چنین نهادی وجود معلمین ورزیده برای انتقال مفاهیم و علوم جدید به محصلین ایرانی بود و این امر برای امیرکبیر بسیار مهم تلقی می‌شد. چرا که امیر مایل به استفاده از متخصصین انگلیسی یا فرانسوی (به دلیل رعایت منافع کشورشان) در مدرسه نبود و با همین نگرش، به دلیل عدم حضور سیاسی و بلندآوازه بودن اتریشی‌ها در دست‌آوردهای علمی و نظامی درصدد جذب آنان برآمد (رینگر، ۱۳۸۱، ص ۸۶). گذشته از جنبه‌ی بی‌طرفی دولت اتریش در ایران، علاقه‌ی ویژه‌ی امیر به اتریش و دولت‌های آلمانی و سیستم حکومتی بخش آلمانی اروپا (آدمیت، ۳۵۶، ۱۳۵۴) و سیاست خارجی خاص او در دخالت دادن دولت سوم در ایران برای کم کردن فشارهای انگلیس و روسیه (هوشنگ مهدوی، ۳۲۴، ۱۳۶۴) در جذب استادان اتریشی بی‌تأثیر نبود. درخواست ایران برای سفر معلمان اتریشی به ایران در سال ۱۸۵۱ م. توسط جان داوود خان مترجم دربار به اتریش برده شد (همان، ۲۶۸) و به دلیل رقابت‌های شدید بین اتریش و عثمانی و تمایل دربار اتریش برای ایجاد قوای منظم و

تشکیلات مرتب در ایران به سرعت پذیرفته شد (مکی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۲) معلمینی که از اتریش به ایران آمدند عبارت بودند از:

۱. کاپیتان زاتی (Zatti) (معلم مهندسی).
۲. کاپیتان گومنز (Gumonez) (معلم پیاده نظام و فن رزم آزمایی).
۳. نایب اول کرزیز (Kreziz) (معلم توپخانه).
۴. نایب اول نمیرو (Nemiro) (معلم سواره نظام).
۵. کارنتا (Carnotta) (معلم معدن شناسی).
۶. دکترپلاک (Dr.Polak) (معلم طب و جراحی و تشریح).
۷. فکتی (معلم علوم طبیعی و دواسازی).

از این گروه هفت نفره گومنز و نمیرو پیش از ورود جان داوود خان و سایر اعضای گروه به تهران در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ (دو روز پس از برکناری امیرکبیر) به تهران رسیدند (آدمیت، ۱۳۵۴، ۳۶۰). مدتی پس از ورود این هیئت به ایران بود که مدرسه‌ی دارالفنون در روز یکشنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ (همان، ۳۶۳) بیست سال پیش از تأسیس دارالفنون توکیو و سه سال پس از دارالفنون استانبول (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۵۴) گشایش یافت.

راه اندازی دارالفنون، "به عنوان نخستین مؤسسه‌ی آموزشی به سبک اروپایی که دولت بانی آن بود، نشانگر درک فزاینده‌ی نیاز به اصلاح آموزش به عنوان جزئی از اصلاحات گسترده‌تر بود. از آن گذشته جهش کمی و کیفی در عرصه‌ی آموزش به سبک اروپایی در ایران محسوب می‌شد" (رینگر، ۱۳۸۱، ص ۸۱).

عنوان دارالفنون که اندکی بعد به مدرسه اطلاق شد برای نخستین بار در مکاتبات میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور خارجه و مدیر مدرسه استفاده شد (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۳۵۵) باید گفت برخلاف نظر برخی از مورخین که انتخاب این نام را به امیرکبیر نسبت می‌دهند و علت این نامگذاری را تعلیم فنون مختلف در مدرسه (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۵، ص ۱۵۶) یا تحت تأثیر دارالفنون عثمانی (مکی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۲) می‌دانند، شخص امیر هرگز از واژه‌ی دارالفنون برای مدرسه‌ای که در تلاش برای راه‌اندازی‌اش بود، استفاده نکرده است. امیر در نامه‌های شخصی و رسمی خود از عناوینی چون "مدرسه"، "مدرسه‌ی جدید"، "مدرسه‌ی نظامیه" و "مکتب‌خانه پادشاهی" استفاده کرده و حتی در متن قرارداد با معلمان اتریشی

اصطلاح آخر به کار رفته است (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۳۵۵). چنین به نظر می‌رسد که تا زمان افتتاح مدرسه هنوز نام قطعی برای آن در نظر گرفته نشده بود و احتمالاً انتخاب نام دارالفنون از کارهایی بوده که پس از برکناری امیر و به اقتباس از نام مدرسه‌ی استانبول صورت گرفته باشد (روشنی، ۱۳۵۴، ص ۱۸۹).

اداره‌ی مدرسه از ابتدا به میرزا محمدعلی خان شیرازی (وزیر امور خارجه) سپرده شد چرا که معلمان مدرسه اروپایی بودند و ارتباط نزدیکی با وزارت امور خارجه داشتند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۶۴) تعداد محصلین که قرار بود ۳۰ نفر باشند (صدیق، ۱۳۵۱، ۱۳۴۹) در اولین سال به ۱۱۴ نفر رسید به این قرار: مهندسی ۱۲ نفر/ توپخانه ۲۶ نفر/ پیاده نظام ۳۹ نفر/ سواره نظام ۵ نفر/ طب و جراحی ۲۰ نفر/ فیزیک و شیمی و داروسازی ۷ نفر/ معدن شناسی ۵ نفر (آدمیت، ۱۳۵۴، ۳۶۷) شاگردان پذیرفته شده در دارالفنون برای تحصیلات خود هزینه‌ای نمی‌پرداختند و از طرف دولت به آنها خرج تحصیل و لباس یک‌شکل و ناهار داده می‌شد (صدیق، ۱۳۴۹، ۳۵۳).

قتل امیر در ۱۲۶۸ ه.ق، دارالفنون نوپا را با تهدیداتی از جانب صدراعظم جدید ایران میرزا آقاخان نوری و کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران مواجه ساخت. اعتراض انگلیسی‌ها به این مسئله بود که چرا در انتخاب معلمان دارالفنون از انگلیسی‌ها استفاده نشده است و میرزا آقاخان نیز به دلیل دشمنی با اندیشه‌های نوگرایانه درصدد ایجاد اشکال در کار مدرسه بود. با این وجود ناصرالدین شاه جوان از مدرسه حمایت می‌کرد (مکی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۷) و دارالفنون تا سال‌ها بعد به خوبی به فعالیت خود ادامه می‌داد. مثلاً در سال ۱۲۷۲ ه.ق تجهیزات لازم برای یک آزمایشگاه مجهز برای محصلان فیزیک و شیمی و داروسازی از اروپا خریداری شد (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۶۷). تلاش‌های تعدادی از محصلان در سال ۱۲۷۵ ه.ق برای تعیین ارتفاع قصر شاه از سطح تهران (همان، ۲۶۸) یا تعیین ارتفاع کوه البرز در طی ده روز (پیشین، همانجا) و یا طراحی نقشه تهران در سه ماه (پیشین، همانجا) همگی نشان دهنده‌ی پویایی و تداوم آموزش‌ها در دارالفنون است. اضافه شدن مالیات تویسرکان و ملایر به بودجه دارالفنون و تأسیس آزمایشگاه‌ها و چاپخانه مخصوص مدرسه و کارخانه بلورسازی و کاغذسازی همگی نشان از اهمیت مدرسه برای حکومت دارد (پیشین، همانجا). در ادامه چنین اقداماتی است که لردکرزن در سال ۱۳۰۷ ه.ق تعداد محصلان دارالفنون را ۳۸۷ نفر ثبت کرده

است (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۳۶۷). به تدریج تعدادی ایرانی نیز در مدرسه مشغول به کار شدند (ورهام، ۱۳۶۷، ص ۱۸۶) زبان آموزش در دارالفنون فرانسوی بود، زیرا مترجم زبان آلمانی کم بود و در مقابل این کمبود افراد بیشتری به زبان فرانسه مسلط بودند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۲۷۰). دوره‌ی اول مدرسه پس از هفت سال در ۱۲۷۴ به پایان رسید، اما آموزش‌های دوره‌های بعد ابتدا به پنج سال و بعد چهار سال کاهش یافت. علت این مسئله کمبود اساتید ورزیده بود. در طول یک دوره شاگردان جدید در مدرسه پذیرفته نمی‌شدند (همان، ۲۹۷). تأسیس وزارت علوم در ۱۲۷۲ ه.ق که اولین وزیر آن علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه بود، باعث توجه بیشتر به امر آموزش در ایران شد. اعتضادالسلطنه که از سال ۱۲۷۴ ه.ق تا زمان مرگش در ۱۲۹۸ ه.ق ریاست دارالفنون را برعهده داشت به علت عملکرد ضعیف معلمانی که به دستور میرزا آقاخان نوری از فرانسه استخدام شده بودند، دست به استخدام معلم از اروپاییان مقیم تهران زد. نتیجه سیاست او برخلاف خواست امیرکبیر مداخله امور دیپلماتیک در امور مدرسه بود چرا که بیشتر معلمان جدید دارای مشاغل سیاسی بودند (رینگر، ۱۳۸۱، ص ۹۷). سیهسالار نیز در دوره‌ی زمامداری خود، علاوه بر ایجاد مدارس جدید به تقویت دارالفنون پرداخت و در آنجا کلاس‌های آزاد در زمینه‌ی فیزیک و شیمی، زیست‌شناسی، پزشکی، تاریخ و جغرافیا و زبان‌های خارجی برای استفاده‌ی تمام مردم دایر کرد (زیباکلام، ۱۳۷۷، ص ۲۸۵).

اکنون باید پرسید دارالفنون با ویژگی‌هایی که در بالا ذکر شد چه تأثیری را در جامعه‌ی ایران به جا گذاشت. این نهاد آموزشی در ایران دوره‌ی ناصری بسیار تأثیرگذار بود. تأثیراتی که به رغم محدود بودن دامنه‌ی آن، به تدریج و در دوره‌های بعدی به شکل عمیق‌تری خود را نشان دادند از این قرارند.

۱. در آشنایی با علوم جدید و تردید در مبانی علوم سنتی "هم محصلین بازگشته از خارج و هم تحصیل‌کرده‌های دارالفنون و مدارس دیگر سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند" (سرمد، ۱۳۷۲، ۱۰۲). اگرچه این تعلیمات محدود بود اما به دلیل گسترش در محیط فکری آن زمان ارزش کیفی فراوانی داشت و نشان دهنده‌ی نقص‌های تعالیم پیشینیان بود (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۳۵۴). برخی معتقدند که پیدایش قشر جدیدی از روشنفکران از اولین نتایج ایجاد دارالفنون می‌باشد (سعیدیان، ۱۳۸۶، ۶۵). "دارالفنون از زمان تأسیس تا هنگام وقوع انقلاب مشروطیت

توانست تعداد قابل ملاحظه‌ای از جوانان ایرانی را به سبک و سیاق نو آموزش دهد. این افراد که با تفکر جدید تا حدودی آشنا شده بودند، در ابتدا یک لایه‌ی اجتماعی را در جامعه ایران پدید آوردند که از حیث قشربندی اجتماعی، پدیده‌ای تازه در این کشور محسوب می‌شدند. این لایه جدید نیروهای اجتماعی را در بر می‌گرفت که با دیگر عناصر قدیمی تحصیل کرده کاملاً متفاوت بود بعدها از میان تحصیل کردگان، گروهی از نواندیشان در جامعه به وجود آمدند. اکثر فارغ‌التحصیلان دارالفنون که برخاسته از طبقات ذی‌نفوذ جامعه به‌ویژه دیوانیان سنتی بودند، در مناصب دیوانی به کار گرفته شدند و با توجه به آموزش‌های تازه و افکار متجددی که یافته بودند، نسلی نوگرا از دیوان سالاران را به وجود آوردند" (همان، همانجا).

۲. چاپ و نشر کتاب با موضوعات گوناگون یکی دیگر از پیامدهای تأسیس دارالفنون بود (راوندی، ۱۳۶۴، ۱۰۴). دوران زمامداری امیرکبیر به دلیل وجود مترجمان زبان‌های گوناگون در دربار و بنیان نهادن مراکزی همچون دارالفنون دوره‌ای مهم از نظر وسعت تألیفات و رونق چاپ کتاب بود (ورهرام، ۱۳۶۷، ص ۱۹۳). این جهش مهم فرهنگی علاوه بر تأثیرگذاری در گسترش دانش غربی در میان توده‌ی گسترده‌ای از مردم (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۳۵۵) به نهضت علمی عهد ناصری منتهی شد (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۳۷). این روند چنان با سرعت و عمیق بود که حتی معتقدان به علوم قدیم را واداشت که در مقابل نوخاستگان دارالفنون به تألیف کتاب‌هایی در موضوعات طبی و فلسفی و ریاضی و عربی قدیم و جدید بپردازند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۳۰۶).

۳. شکل‌گیری دارالفنون به عنوان یک نهاد آموزشی تأثیر پذیرفته از نمونه‌های اروپایی در تقابل با شیوه‌های آموزشی سنتی قرار گرفت. در حالی که آموزش و پرورش سنتی و متقدم چندان کاربردی در زندگی اجتماعی فارغ‌التحصیلان نداشت و کسی را برای استفاده از آموخته‌های مکتبی و مدرسه‌ای در دنیای عمل آماده نمی‌ساخت، رشته‌های دارالفنون همه کاربردی بودند (سرمد، ۱۳۷۲، ص ۱۰۰).

۴. با افتتاح دارالفنون برای نخستین بار حکومت در ایران به شکل‌دهی نهادی آموزشی دست زده بود و در تمام مراحل آن از ترسیم نقشه و چگونگی ساخت تا گزینش معلمان نظارت داشت و از آن دوره به بعد بود که حکومت مرکزی و سپس وزارت علوم بر امور آموزشی ایران توجه بیشتری نشان داده و در گسترش علوم دارای نقش اصلی شد (پیشین، همانجا).

۵. ساخت مدارس که از روش‌های آموزشی جدید اروپایی تأثیر پذیرفته بودند از مهم‌ترین تأثیرات راه‌اندازی دارالفنون در ایران بود. در دوره‌ی صدارت میرزا حسین‌خان سپه‌سالار، مدرسه مشیریه در تهران و مدارس دولتی دیگری در تبریز و اصفهان به راه افتادند (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶). تأسیس مدرسه‌ی رشدیه اقدام مهم دیگری بود که برای گسترش فرهنگ و علوم جدید در میان مردم عادی انجام شد و نقشی مهم در آشنایی عامه مردم با علوم جدید داشت (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۳۶۷) روند ساخت مدارس در ایران چنان سرعتی یافت که در دوره‌ی مظفرالدین شاه علاوه بر افتتاح مدارس مختلف و متعدد در آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت، تنها در تهران ۴۹ مدرسه وجود داشت (کرمانی، ۱۳۶۷، ص ۶۵۴).

نگاهی آسیب شناسانه به فلسفه شکل‌گیری دارالفنون

مروری مجدد بر چگونگی شکل‌گیری مدرسه دارالفنون و مطالعه‌ی تاریخی پیامدها و تأثیرات این نهاد بر دوره‌ی قاجار طرح برخی پرسش‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. شکست‌های متعدد ایران از روس‌ها که توان فنی و نظامی ایران را زیر سؤال برد، اندیشه‌ی ایجاد دارالفنون را در ذهن امیر ایجاد کرد. ایده‌ای که بعدها به واقعیت تبدیل شد. مطالعه‌ی اندیشه و نگرش امیرکبیر به عنوان فردی که مهم‌ترین نقش را در شکل‌گیری دارالفنون داشت، بسیار با اهمیت است. امیر تمام توان خود را معطوف به راه‌اندازی سریع دارالفنون کرد، اما آیا تأسیس مدرسه‌ای که ویژگی‌های فنی و نظامی در آن بارز بود پاسخی مناسب به عقب ماندگی نظامی ایران بود؟ آیا هدف امیر ایجاد نهادی صرفاً نظامی بود که علوم انسانی در آن جایگاهی نداشت یا شتاب او برای راه‌اندازی سریع این نهاد باعث شد تا به نقش فرهنگ‌ساز علوم انسانی توجهی نشود؟

ابتدا باید گفت امیرکبیر در زمینه‌ی اصلاحات به دو اقدام مهم دست زد که عبارت بود از تأسیس مدرسه‌ی دارالفنون و راه‌اندازی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۵۹) امیرکبیر هدف خود از تأسیس مدرسه دارالفنون را چنین بیان می‌کند: "امنای دولت مقرر داشته‌اند تعلیم خانهای بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم داده شود. برای تحصیل علوم

غریبه از بابت هندسه و متون شناسی و آداب جنگ و غیره مدرسه‌ای تأسیس یافت" (روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲۶۷ ه.ق). اندیشه‌ی تأسیس مدرسه از طریق آشنایی با افکار قائم مقام و برنامه اصلاحی او برای جامعه ایران در امیرکبیر جوانه زد که این امر نیز پس از شکست‌های تحقیرآمیز ایران در جنگ با روسیه سربرآورد. طی این جنگ‌ها بود که مشخص شد ایرانیان برای قرون متمادی دچار عقب ماندگی، رکود و ایستایی علمی بوده‌اند. امیرکبیر در چنین دوره‌ی تاریخی رشد کرد و ظهور یافت. سفر امیرکبیر به روسیه و استانبول را نیز باید در شکل‌گیری اندیشه‌های اصلاحی او کاملاً مؤثر دانست در نتیجه باید گفت مشاهدات وی در روسیه و مطالعه در مؤسسات تمدنی جدید این کشور، توجه او را به مسائلی جدید معطوف داشت و وی در دوران صدارت خود سعی کرد بخشی از آن مؤسسات را در ایران به وجود آورد. تلاش برای راه‌اندازی مدرسه‌ی دارالفنون و توسعه و تجهیز بنیان‌های نظامی و نظام جدید قشون را می‌توان از جمله برنامه‌هایی دانست که خمیر مایه‌ی اصلی آن در سفر به روسیه شکل گرفت. از سوی دیگر امیرکبیر با جریان اصلاح طلبانه عثمانی در دوره‌ی تنظیمات نیز برخورد مستقیم داشت که به دلیل آشنایی با رشیدپاشا که صدارت عثمانی را برعهده داشت و از نوع نامه‌نگاری‌های آن دو، می‌توان گفت که امیرکبیر از اصلاحات عثمانی نیز الهاماتی گرفت که عمده‌ی آنها همان تأسیس مدرسه دارالفنون و اصلاح امور سپاه بود.

با مروری مجدد بر اصلاحات امیرکبیر و توجهی دوباره به سرچشمه‌های اندیشه‌ی وی که برگرفته از پیشرفت‌های ممالک روسیه و عثمانی بود می‌توان به این نتیجه دست یافت که اولاً نوسازی به شیوه‌ی غربی منشأ تفکرات جدید در نزد وی بود و ثانیاً امیر اندیشه‌های خود را در چارچوب معینی گردآوری نکرده بود. به عبارت دیگر کار امیر در الگوبرداری از مدنیت غرب ناشی از یک آگاهی همه جانبه از تمدن غرب و مبانی علمی و غیر علمی آن نبود. به نظر می‌آید کسانی که از ایران به فرنگ رفته و مظاهر تمدن جدید را مشاهده می‌کردند در ارزیابی‌های خود به یک خطای متدولوژیک دچار می‌شدند و مظاهر تمدن را و آن هم برخی از مظاهر تمدن را برابر با خود تمدن و تمام تمدن می‌دیدند. این خطایی است که وایتهد آن را خطای کنه و وجه می‌نامید. از طرف دیگر، نسبت به وجوه پنهان تمدن، یعنی مبانی فلسفی تمدن و نیز پیامدها و دلالت‌های تمدن حساسیت نشان نمی‌دادند. از این رو، دانش این مشاهده‌گران درباره‌ی تمدن و پیشرفت‌های غرب از یک رو جامع نبود، چون همه‌ی وجوه

تمدن را نمی‌دیدند، و از طرف دیگر، عمیق نبود، چون به مبانی آن بی‌توجه بودند. در همین راستا می‌توان گفت امیرکبیر برخی از مظاهر مدنیت را که در جریان مسافرت‌هایش به روسیه و عثمانی دیده بود علت پیشرفت ممالک اروپایی پنداشت در حالی که این‌ها صرفاً مظاهر این پیشرفت بودند. وی شاید با برابر نهادن این دو، و نیز با برابر نهادن پیشرفت و توسعه با پیشرفت فنی و صنعتی، و نیز با عدم توجه کافی به مبانی فلسفی و فرهنگی توسعه علمی سعی کرد با تأسیس دارالفنون پیشرفت و تمدن را به تمامه و یک‌سره فراچنگ آورد. پس آنچه توجه امیر و سایر ایرانیان روشن‌فکر را معطوف خود کرد، نه بنیادهای تمدن غرب که مظاهر و تجلیات آن بود و همین امر باعث فهم نادرستی از نوسازی گردید که تا سالها تداوم داشت (اکبری، ۱۳۸۱، ص ۶۱). برای پیشرفت و توسعه‌ی پایدار ایران، باید زیر ساخت‌های تمدن غرب و عوامل اساسی ترقی آنان شناخته می‌شد. سپس نسبت آن با مبانی علوم انسانی و فرهنگ و تئوری‌های شناخت‌شناسی تبیین و تدوین می‌گردید و آن‌گاه با الگوی توسعه در ایران تطبیق داده می‌شد. هدفی که نه امیر در پی آن بود و نه معماران بعدی اصلاحات در ایران جامعه‌ی ایران به واقع به اصلاحات امیرکبیر محتاج بود ولی این کار با رویکردی عمیق به بنیادهای مدنیت غرب ممکن بود. به دیگر سخن امیرکبیر باید از تمدن غرب اقتباس می‌کرد و این امر ممکن نبود مگر از راه دست‌یابی به ریشه‌های مدنیت غرب. به همین دلیل نمی‌توان امیر را مصلحی صاحب‌مکتب و دارای الگویی منسجم در نوسازی دانست، بلکه می‌توان وی را دیوان‌سالاری ترقی‌خواه شمرد که رویکردش به اصلاحات از آنجا که بر پایه‌ی بنیادهای نظری مستحکم بنا نشده بود حتی اگر به رشد اقتصادی، پیشرفت تکنولوژیک و استحکام نظام سیاسی می‌انجامید ولی مدنیتی دیرپا و بوم‌گرا را به ارمغان نمی‌آورد.

منظور از احداث مدرسه‌ی دارالفنون آن‌چنان که امیر در مکاتباتش گفته است نخست تربیت کادر ورزیده برای قشون و سپس کارشناس علوم کاربردی مانند مهندس معدن، معلم ریاضی، عالم تشریح و طبیب بود (آل داوود، ۱۳۷۱، ص ۱۴۶). برخلاف نظر دکتر فریدون آدمیت که معتقد بود ذهن امیرکبیر در درجه اول معطوف به دانش و فن جدید بود و بعد به علوم نظامی توجه داشت (آدمیت، ۱۳۵۴، ص ۳۵۳)، چنین به نظر می‌رسد که امیر دو هدف فوق‌الذکر را به طور موازی در دارالفنون دنبال می‌کرد. آدمیت به شعب هفت‌گانه‌ی مدرسه استناد می‌کند که آموزش نظامی یک شعبه از آن را تشکیل می‌داد ولی باید دانست که این

شعب بعدها به وجود آمد و در پی گسترش مدرسه مواد درسی آن نیز افزایش یافت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ص ۴۳). از همه مهم‌تر این که وجه نظر امیر از احداث مدرسه دارالفنون، پاسخ دادن به نیازهایی بود که ضرورت وجود آنها در میدان عمل احراز شده بود و نه برخاسته از بررسی‌های بنیادین در فلسفه‌ی تمدن جدید و نحوه‌ی تحقق آن در کشوری مانند ایران. امیر به عنوان مدیر اجرایی کشور نیاز به داشتن قشونی منظم و توانا را احساس می‌کرد و از آنجا که فرنگ را دارنده‌ی این علوم می‌دانست، تصمیم به راه‌اندازی مرکزی گرفت که به واسطه‌ی آن عالمان فرنگی دانش‌های خود را به ایرانیان منتقل کنند. مروری بر تخصص هفت معلمی که توسط مسیو جان داود و به دستور امیرکبیر استخدام شدند، مؤید این نظر است. دروسی که توسط این معلمان تدریس می‌شد عبارت بود از مهندسی، پیاده نظام، توپخانه، سواره نظام، معادن، داروسازی و طب (پولاک، ۱۳۶۸، ص ۳۶).

سند دیگری که نظر ما را در باب رویکرد کاربردی امیر به راه‌اندازی مدرسه‌ی دارالفنون و توجه فوق‌العاده به امور نظامی تأیید می‌کند این است که شعبه‌ی فنون نظامی دارالفنون نزدیک به هشت ماه پیش از افتتاح رسمی مدرسه و شش ماه پیش از برکناری امیرکبیر شروع به کار کرده بود (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷، ص ۳۱۶) و امیر در همین زمان در گزارشی از وضعیت محصلین فنون نظامی به شاه می‌نویسد: امتحانات شش ماهه‌ی مدرسه به خوبی انجام یافت. قرار شد به جهت جنگ چندین فوج مشق‌مخبران کنند چون برای جنگ بهترین مشق‌هاست. در نزد صاحب منصبی که فردا وارد شود. علم ساختن قلعه و بردن ماریپیچ و ساختن پل را خواهند آموخت، به زودی در ایران صاحب منصب لایق تربیت خواهد شد (ساسانی، ۱۳۳۸، ص ۴۳). همان‌گونه که مشاهده شد، انگیزه‌ی اصلی امیرکبیر رفع عقب ماندگی جامعه ایران خصوصاً در بعد نظامی بود که پس از جنگ‌های ایران و روس آشکار شده بود.

در بررسی ریشه‌های ناکامی پروژه دارالفنون در راهبری ایران به سوی پیشرفت و ترقی باید اشاره شود. که برخی از محققین دلایل و عوامل دیگری را مسئول ناکامی این پروژه دانسته‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. خودکامگی و استبداد ناصرالدین شاه (مکی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۵ و روشنی، ۱۳۵۴، ص

۲. عقب ماندگی فکری طبقه‌ی حاکم مسلط بر جامعه‌ی ایران از روند امور در جهان و جوامع دیگر و تأثیر این موضوع بر مناسبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۳۰۸ و سعیدیان، ۱۳۸۶، ص ۶۷).

۳. ناتوانی گردانندگان، مدیران و مسئولان دارالفنون در جهت برنامه‌ریزی صحیح برای آینده علمی و اداری این نهاد.

۴. ترکیب خاص طبقاتی محصلین که عمدتاً از اعوان و انصار درباریان و فرزندان شاهزادگان و رجال دولت بودند (حضور فرزندان اعیان و اشراف در دارالفنون به عنوان محصل به نقل از روزنامه وقایع اتفاقیه و همراه البلدان در کتاب‌هایی چون سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا از مرتضی راوندی، صفحه ۱۰۳ و آموزش، دین و گفت‌وگو اصلاح فرهنگی از مونیکا رینگر، صفحه ۸۸ آمده است. در این خصوص پیتراوری بیان می‌کند که ۶۰ سال پس از تأسیس دارالفنون و در دوره‌ی محمدعلی شاه بود که به فرزندان طبقات پائین نیز اجازه تحصیل در دارالفنون داده شد. نگاه کنید به آوری، پیترا. تاریخ معاصر ایران. برگردان محمد رفیعی مهرآبادی. جلد اول. بی‌جا. چاپ دوم، ۱۳۶۹. صفحه ۱۶۲).

هر چند این عوامل در این ناکامی بی‌تأثیر نبوده‌اند اما برخی از این عوامل خود معلول عدم توجه همه‌جانبه و عمیق به پروژه‌ی پیشرفت و توسعه بوده است. توسعه علمی در غرب خود محصول بلافصل توسعه فرهنگی و فلسفی بوده است. منع و منشأ نوزایی یا رنسانس تغییر نگاه غربی‌ها به انسان و هستی بود. مبنای انسان محورانه تمدن جدید غرب باعث شده که روسو را پدر تمدن غرب بنامند. امیرکبیر به دلایل پیش گفته نتوانست این مهم را کشف کند که راه تغییر، گذار از معبر فرهنگ و استمداد از علوم انسانی است. لذا بدون توجه به پیش فرض‌های بایسته و لازم برای تحول اجتماعی در هر جامعه، به نتایج تغییر در جوامع غربی که همانا پیشرفت‌های علمی و صنعتی بود توجه کرد که در این مرحله درک واقعی از نیازهای جامعه‌ی ایران و اندیشه روشنی از آینده کشور نداشت (بهنام، ۱۳۷۵، ص ۶۹). آنچه که در جوامع غربی اتفاق افتاده بود تخریب ساخت سنتی نگرش به انسان و زدودن فرهنگ حاکم بر جامعه و ساختن بنای جدیدی بر آن بود. در نگاه جدید، تعریف انسان، روابط اجتماعی، مناسبات قدرت، فلسفه سیاست و مواردی از این قبیل تغییر یافته بود و همین نگاه تغییر یافته مبنای شکل‌گیری علوم انسانی جدید شده بود. علوم انسانی جدید، از جمله دانش جدید

آموزش و پرورش، دانش جدید مدیریت و سیاست، دانش جدید اقتصاد، همه به نحوی دست‌اندرکار تمهید مقدمات لازم برای وارد کردن جامعه از دوران و شرایط پیشا صنعتی به دوران صنعتی بودند. از این رو تمدن جدید محصول طبیعی سلطه پارادایم انسان‌گرایی بر جامعه دانسته می‌شود، پارادایمی که حاصل فعالیت‌های پیگیر فیلسوفان علوم انسانی در مواجهه با مراجع سنتی جامعه بود. بنابراین توسعه مورد نظر امیرکبیر و همفکران او در مغرب زمین طی یک فرایند طبیعی شکل گرفته بود بدون آن که عوامل قدرت و مدیران کلان جامعه طی یک برنامه از بالا به پایین سعی در ایجاد آن داشته باشند. و این چیزی است که در ایران اتفاق نیافتاده بود. اما در مقام تحلیل این کم‌توجهی به مبانی انسانی و فرهنگی توسعه‌ی غرب، شاید بتوان گفت که اساساً امیرکبیر، به همیاری بسیاری از روشنفکران آن روز، اساساً مبانی فرهنگی جامعه‌ی ایران را نقطه‌ی قوت ایران و بلکه شرق، در مقابل غرب، می‌دانست، و لذا آن را بی‌نیاز از ارزیابی و بازپروری تلقی می‌نمود. به عنوان نمونه میرزا صالح شیرازی که پیش از صدارت امیرکبیر یکی از دانشجویان اعزامی به فرنگ بود در مقایسه فرهنگی میان ایران و اروپا معتقد است: "چنانچه اخلاق و عادات و سنت‌های ایرانی، تا اندازه‌ای با علوم جدید فرنگ درآمیزد قومی قویتر از پارسیان وجود نخواهد داشت" (شیرازی، ۱۳۴۷، ص ۱۴۱) و یا سید حسن تقی‌زاده که مدت‌ها در اروپا زندگی کرده در همین زمینه و با مقایسه‌ی فرهنگ ایران و غرب معتقد است: "آیین‌های فرهنگی و باستانی ایرانیان و آداب اجتماعی آنها تنها علم و صنعت غرب را کم دارد." (تقی‌زاده، ۱۳۶۸، ص ۳۱۷).

نتیجه‌گیری

تلاش برای بنیان نهادن یک نظام آموزشی جدید و کارآمد در ایران اگرچه در دوره‌ی امیرکبیر به ثمر نشست، اما دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از اقدامات بود که پیش از امیر آغاز شده و در شکل‌گیری اندیشه‌های امیر نیز نقش مهمی داشت. مشاهده پیشرفت و توسعه روزافزون جامعه‌ی غرب، و حتی روسیه و عثمانی، امیرکبیر و حاکمان دلسوز ایران را بر آن داشت تا طرحی نو دراندازند و ضمن جبران مافات، توسعه‌ی آینده جامعه ایران را نیز تضمین نمایند. از آنجا که تظاهرات پیشرفت و تمدن نخستین بار در کسوت ادوات و تجهیزات نظامی و برخی دیگر از صنایع خود را در معرض دید ایرانیان قرار داده بود، این جنبه‌های تمدن مهم‌ترین نماد

تمدن شد، اگر نگوئیم معادل با همه‌ی تمدن گرفته شد. این خطای متدولوژیک باعث شد برای کسب تمدن و فرار گرفتن در مسیر توسعه مبانی ناپیدای تمدن و توسعه نادیده گرفته شده و همه‌ی تلاشها مصروف فراهم نمودن محصولات تمدنی گردد. از این رو، اندیشه‌های نوگرایانه ایرانیان بیشتر به سوی امور علمی، تکنیکی و نظامی متمرکز شد. این فرآیند هرچند که به نوبه‌ی خود عامل تغییرات مهم در سطح علوم، فنون و صنعت در ایران شد اما به دلیل مغفول ماندن نقش علوم انسانی و فرهنگ در زیرساخت‌های توسعه و تحول در ایران نتوانست آنچنان که باید تحول اساسی در جامعه‌ی ایران ایجاد نماید. در نتیجه دارالفنون علی‌رغم همه‌ی پیامدهای مثبت و مهمی که در تاریخ ایران از خود به جا گذاشت نتوانست متغیری پایدار و عاملی دگرگون‌کننده در روند توسعه ایران باشد.

فهرست منابع

- احتشام السلطنه (۱۳۶۷). *خاطرات به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی*، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *مرآت البلدان*. به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۰). *میرزاتقی خان امیرکبیر*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: نشر توس، چاپ دوم.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۱). *میرزاتقی خان امیرکبیر در ترازوی تنقید*. تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). *چالشهای عصر مدرن در ایران عهد قاجار*. تهران: *انتشارات روزنامه ایران*.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۴). *امیرکبیر و ایران*. تهران: شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- آل داوود، سیدعلی (۱۳۷۱). *نامه‌های امیرکبیر*. تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ اول.

- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*. تهران: نشر فرزانه روز، چاپ اول.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک*. برگردان کیکاوس جهاننداری. تهران: شرکت سهامی خوارزمی، چاپ دوم.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۶۸). *زندگی طوفانی*. تهران: انتشارات علمی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۶۴). *سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا*. تهران: نشر گویا، چاپ اول.
- روزنامه وقایع اتفاقیه* (۱۲۶۷). شماره ۲۹.
- روشنی، قدرت‌الله (۱۳۵۴). *امیرکبیر و دارالفنون*. تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، چاپ اول.
- رینگر، مونی‌کام (۱۳۸۱). *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوره قاجار*. برگردان مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷). *سنت و مدرنیسم*. تهران: انتشارات روزنه، چاپ اول.
- ساسانی، خان‌ملک (۱۳۳۸). *سیاستگران دوره قاجار*. تهران: انتشارات بابک، جلد اول.
- سرمد، غلامعلی (۱۳۷۲). *اعزاز محصل به خارج از کشور در دوره قاجاریه*. تهران: چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول.
- سعیدیان، غلامحسین؛ حجتی‌نسب، مرتضی و لطفیان، الهام (۱۳۸۶). بررسی و رشد نظام نوین اداری در بستر اصلاحات عصر ناصری. *مجله مسکویه*، سال دوم، شماره‌ی ۸، ص ۹۰۷.
- شیرازی، میرزا صالح (۱۳۴۷). *سفرنامه*. تهران: انتشارات روزن.
- صدیق، عیسی (۱۳۴۹). *تاریخ فرهنگ ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۷). *سراغار نواندیشی معاصر دینی و غیردینی*. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. جلد سوم. تهران: نشر پیکان، چاپ پنجم.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*. جلد اول. تهران: انتشارات دانشجویان دانشگاه تهران، چاپ اول.

- مکی، حسین (۱۳۶۰). *امیرکبیر*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- منصوربخت، قباد (۱۳۸۵). بحران تغییرات ادواری در راهبردهای نوسازی در ایران. *پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره‌ی ۵۲، ص ۲۸۹-۳۰۴.
- منصوربخت، قباد (۱۳۸۷). نخستین دریافت‌های ایرانیان از تمدن جدید و تأثیر نظری و عملی آن در الگوی نوسازی امیرکبیر. *نشریه تاریخ ایران*، شماره‌ی ۵۹/۵، ص ۱۴۱-۱۷۰.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۷). *نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار*. تهران: انتشارات معین، چاپ اول.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴). *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.

